

نوع دیگری از نگاه به واقعیت‌ها

بررسی سرمقاله فصل‌نامه کوه ۶۳ و جوابیه ۶۴

نوشته: رحیم دانایی

مقدمه

در شماره ۶۳ فصل‌نامه کوه سرمقاله‌ای در رابطه با صعودهای هیمالیایی و علت‌های بروز فاجعه‌های اخیر درج شده بود که عنوان آن "نگاهی به واقعیت‌ها" بود. اینجانب پس از مطالعه آن مطالبی دیگر هم به نظرم رسید که طی مقاله‌ای به نام "نوع دیگری از نگاه به واقعیت‌ها" برای آن مجله ارسال کردم که در شماره ۶۴ به چاپ رسید و در زیر آن هم جوابیه مجله آمد که از آنجایی که به نظر من چیز ناقصی بود و عده‌ای از دوستان هم در تماس با بنده در مورد عدم شفاف بودن جوابیه مطالبی را گوشزد کردند، تصمیم گرفتم که مقاله‌ای دیگر در رابطه با آن جوابیه برای فصل‌نامه کوه بنویسم که پس از انجام این کار و ارسال آن در پایان آبان‌ماه، مسئول مجله ضمن ایمیل متذکر شدند که فصل‌نامه کوه در تاریخ ۱۷ ساله فعالیت خود بحث‌های دو طرفه را چاپ ننموده و از چاپ آن معذور است. لذا برای کمک به دوستان و هم‌نوردان عزیز این مقاله به صورت pdf در اختیار آنان قرار می‌گیرد تا شاید کمکی باشد برای جلوگیری از مسایلی که بطور جاری در کوه‌نوردی کشورمان شاهد هستیم.

برای روشن شدن قضیه ابتدا مقاله فصل‌نامه کوه ۶۳ و سپس مقاله انتقادی بنده و به دنبال آن جوابیه فصل‌نامه در شماره ۶۴ و در انتها هم نامه دوم بنده می‌آید.



نگاهی به واقعیت‌ها.....

با هوس، عاشق آن چشمه نوریم هنوز
نه کمال از دگران دیده، نه نقصان در خویش

وای و صد وای، کزین مرحله دوریم هنوز
ای زمان آینه بگذار که کوریم هنوز

«معینی کرمانشاهی»

چشم بستن به روی واقعیات و نادیده گرفتن اصول منطبق با عقل و دست یازیدن به هر وسیله‌ای برای مطرح شدن، ورطه‌ای است که خود بزرگبینی و چشم‌وهم‌چشمی و توجیه‌های کودکانه و احساسی، انسان را به دام آن می‌کشاند. دوری و اجتناب از به کارگیری آنچه که در طول سالیان متمادی از سوی افراد مختلف بر اثر آزمون و خطا توأم با بذل مال و جان، تحصیل و تجربه شده تنها به بهانه عدم تاسی و تقلید، توجیهی بیش نبوده و نمی‌تواند راه‌گزینی از این اشتباه فاحش باشد. اگر نگاهی اجمالی و گذرا به سیر تحولی و تکاملی ملل جهان در هر زمینه‌ای داشته باشیم به روشنی درمی‌یابیم که بهره‌گیری از آزموده‌های دیگران همواره مورد توجه بوده و این کار نه تنها نقطه‌ضعفی به حساب نمی‌آید، بلکه از نقاط قوت هم محسوب می‌گردد. باید توجه داشت که هدف از این کار کوتاه کردن راه نمی‌باشد بلکه پویایی، اجتناب از دوباره‌کاری و بروز خطاهای احتمالی، صرف جویی در وقت و هزینه هنگفت جانی و مالی و... مورد توجه است.

آنانی که از تجربیات دیگران پند گرفته و آن را به کار می‌گیرند همیشه گامی روبه جلو دارند و آنانی که خود در پی کسب آزموده‌های آزموده شده‌اند گامی رو به عقب. از سویی دیگر باید بدانیم که سود جستن از تجارب نیاز مبرمی به پیشینه اطلاعاتی و آمادگی علمی، فنی، روحی و جسمی داشته و این امر به هیچ شکلی میسر نمی‌گردد مگر آموزش گام به گام و پله به پله توأم با گذراندن دوره‌ها و کلاس‌های مختلف و بهره‌گیری از اساتید مجرب و آگاه که در نهایت تماماً مبدل به تبحر و تجربه‌ای می‌شود برای استفاده از تجارب دیگران.

جورج برنارد شاو می‌گوید :

«انسان‌ها به طور نسبی عاقل هستند. اما عقلانیت آنها به تجربه‌شان بر نمی‌گردد بلکه به میزان ظرفیت آنها برای کسب تجربه بر می‌گردد.»
تجربه چیزی نیست که آن را در کیسه‌ای ریخته و هر کس به اندازه وسع و یا زور بازویش از آن بردارد و یا به طریقی که در کشور ما بیشتر متداول است آن را با توصیه و خویشاوندی و روابط به دست آورد. پروسه تجربه‌اندوزی راه طولانی و وقت‌گیری است. زمینه و بستر می‌خواهد ظرفیت و جدیت می‌طلبد و از همه مهم‌تر باید طلبه و سالک راه باشی، هدف را خوب بشناسی و برای رسیدن به آن از هیچ کوششی دریغ نوری. به خود و دیگران دروغ نگویی و بی‌کسب و پشتوانه تظاهر به داشتنش ننمایی، پرحوصله باشی و به آنچه که تحصیل کرده‌ای غره نشوی. راه دانش‌اندوزی را بی‌پایان بدانی و به کمترین‌ها قانع نباشی، کمال کامل را در نزد جمع جستجو کنی و خود را علامه‌دهر ندانی. آن‌گاه می‌توان گفت که تجربه اندوخته‌ای.

مجله در پیشرو با موضوع کوه و کوهنوردی و با مخاطب خاص خود چندین سال است که منتشر می‌شود در طول این سالیان لحظه‌ای نبوده که ما از دغدغه‌های اخلاقی و اجتماعی این ورزش غافل شده و الویت‌ها را به امور تکنیکی و فنی بدهیم. مسایل اخلاقی و اجتماعی برای ما از ارزش‌های خاصی برخوردار بوده و فکر می‌کنیم تاکنون از سوی ما هیچ‌گونه تسامح و تساهلی با کسانی که این مسایل را دانسته و ندانسته به سخره گرفته‌اند، صورت گرفته باشد. البته در این رهگذر همواره سعی داشته‌ایم که به شان و شخصیت افراد خدش‌های وارد نیاید که شاید کار درست کار دیگری بود و گاهی تلنگری نیاز است تا برخی در آینه دیگران را نبینند.

از بدو شروع این یادداشت از مسیر طولانی کسب تجربه و ... ، به طور کلی صحبت کرده، و در ادامه از رسالت مجله نکاتی را یادآور شدیم. حال با نگاه به واژه خاص کوهنورد و تداعی کوهنوردی جدی و حرفه‌ای به موضوع می‌پردازیم. کوهنوردی در سطوح بالا و ارتفاعات بلند جزء ورزش‌های پر خطر به حساب می‌آید، البته برخی معتقدند خطرناک‌ترین و بعضی می‌گویند نباید مردم را از کوهنوردی ترسانند - از کوهنوردی خطرناک‌تر چند ورزش دیگر است. ورود به این بحث بی‌ثمر بوده و تاثیری بر واقعیت‌ها نمی‌گذارد. حال اگر بپذیریم که کوهنوردی خطرناک است به طور قطع باید هیمالیائوردی را در زمره خطرناک‌ترین بخش آن به حساب آورد. ویژگی‌های ارتفاعات بلند مختص خودشان بوده و به هیچ‌وجه قابل قیاس با کوه‌های دیگر نیست. ارتفاع و کمی اکسیژن، طوفان‌های شدید، سرمای طاقت‌فرسا، بهمن‌های یخ و برف، عدم دسترسی به امکانات تنها بخش کوچکی از مشکلات هیمالیائوردی است. حال چگونه و چطور می‌توان با کم‌ترین اشتباه به تمام این مشکلات فائق آمد، خود مقوله‌ای است در عین سادگی، پیچیده. برای باز شدن زاویه نگاهمان و روشن شدن موضوع بد نیست نگاهی داشته باشیم به وضعیت کوه‌ها و کوهنوردی کشورمان. با مقایسه کوه‌های کشورمان از نظر وضعیت زمین‌شناختی با آلپ و مرور و مراجعه به تاریخ کوهنوردی کشورهای این حوزه با خودمان به راحتی می‌توانیم به جایگاه و موقعیت کوهنوردی کشورمان پی برده و با پذیرش واقعیت‌ها خود را دچار خیال‌پردازی و رویا باوری نکنیم. این یک واقعیت ملموس و پذیرفته شده است که ما به سبب عدم دسترسی به آلپ‌ها به همان میزان کشورهای فاقد کوهستان با ما، با کوهنوردی جهانی فاصله داریم. این یک قاعده کلی بوده و صحبت ما از استثنا نیست. با این توصیف مقایسه و توقع از کوهنوردان ایرانی با آلپ‌نوردان جهان - به طور عام - که به هیمالیا رفته و می‌روند قیاسی نابه‌جا و نسنجیده است. به تعبیر بعضی از کوهنوردان زبده، آلپ هیمالیایی کوچک است و آن‌جا که تمام می‌شود هیمالیا تازه آغاز می‌گردد. با این دیدگاه آیا کسانی که در آلپ‌ها کوهنوردی کرده‌اند شناخت و تجربه‌شان به هنگام رویارویی با هیمالیا با ما که در البرز و زاگرس کوهنوردی کرده‌ایم، یکی است؟ تازه ای کاش این‌طور بود و ما پس از سال‌ها کوهنوردی در مناطق خودمان و کسب تجربه پا به هیمالیا می‌گذاشتیم که متأسفانه این‌طور نیست. چند سالی است آمارها نشان از حداقل سابقه و بی‌تجربگی کسانی دارد که پا به پامیر، قراقرم و هیمالیا می‌گذارند. آیا دو سال کوهنوردی و صعود کم‌تر از ده قله بالای چهارهزارمتر و احیاناً صعود یک دماوند و آزارات برای صعود قله‌های بلند و حداکثر سابقه پنج سال کوهنوردی برای سرپرستی تیم‌های هیمالیا فاجعه نیست؟ تازه با این بضاعت برخی کارهایی که انجام شده و می‌شود را تکراری و فاقد ارزش دانسته و پیشنهاد کارهای نو و غیر تکراری می‌دهند! و آن‌گاه می‌نویسند کوهنوردی خطرناک است و به تبع آن هیمالیائوردی جای خود دارد و ما تازه در ابتدای راهیم و برای رسیدن به کشورهای صاحب سبک و اسم و رسم باید هزینه کنیم، همان‌طور که در کمونیسیم، گاشربروم ۱، K2، تلیچوپیک، دانولاجیری، نانگاپاریات، ماناسلو هزینه کردیم! و حال که رقابت سنگین، توان انجام کار را از ما گرفته است حداقل چهارده کشته در چهارده هشت‌هزار متری بدهیم تا از این بابت اول بوده و مدال بگیریم!

امروز با گذشت حدود دو دهه از شروع دوباره هیمالیائوردی، تب تندى که در میان کوهنوردان کهنه‌کار و تازه از راه رسیده افتاده. مدت زمانی است که به عرق نشسته و می‌رود تا تمام رشته‌ها را پنبه کند. بدعتی که بدون فرهنگ‌سازی و آمادگی بستر و زمینه بعد از حدود دو دهه محاق و فراموشی، احساسی و عجولانه گذاشته شد، محصولش طفل نوپایی بود که با خود بیماری جنون‌آمیز رقابت، خودبزرگ‌بینی، چشم‌وهم‌چشمی، برتری طلبی، منفعت‌خواهی، در مقابل یک‌دیگر کم نیاوردن و غیره را به ارمغان آورد. و امروز بدون گذشت می‌گوییم که تا وقتی که در برپاشنه نادانی و بی‌تجربگی می‌چرخد و نابخردی و ناجوان‌مردی در پشت مدال‌های رنگی بی‌رنگ شده‌اند باید بنشینیم و گوش جان بسپاریم به توجیه‌های ناشیانه و کودکانه مشتی سوداگر که با جان‌ها بازی می‌کنند. و چه زیبا گفت آن جوان باشرافت آذری : «لبوانی از روی میز نیفتاده و نشکسته است که درباره آن بی‌تفاوت باشیم، با زندگی انسانی بازی شده و با بی‌تفاوتی از کنار آن گذشته‌اند» و حالا باید شاهد سپید شدن تک تک موهای مادری باشیم فرزند مرده.

تا وقتی نگاهمان به هیمالیائوردی فقط جاه‌طلبی و مدال و بهره‌مندی از امکانات مادی باشد و تجربه ناچیزمان در حد عالی و متعالی همین آش است و همین کاسه. ما با هیمالیائوردی مخالف نیستیم ولی با نوع خاص ایرانی آن هیچ‌گونه سازشی نداریم. ما با هرگونه گزینشی در این زمینه مخالفیم ولی با نظارت دقیق و منصفانه و به دور از مصلحت‌اندیشی تا بلوغ فکری و جسمی انانی که می‌خواهند پا به هیمالیا بگذارند موافقیم. ما بزرگ کردن نام افراد را قبل از اینکه با شایستگی و توانمندی بزرگ شوند خیانت می‌دانیم. بیایید قبل از اینکه بیشتر از امروز در دنیای مجازی روایه‌های به دور از واقعیت‌مان غرق شویم چاره‌ای بیندیشیم. ■

هر که نامخت از گذشت روزگار

هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

«رودکی»

دکتر حسن صالحی مقدم

نوع دیگری از نگاه به واقعیت‌ها

سرمقاله فصل‌نامه کوه شماره ۶۳ به نام "نگاهی به واقعیت‌ها..." که به قلم مدیر مسئول محترم آن مجله نوشته شده است، اختصاص به نقد و بررسی صعودهای هیمالیانوردی دارد که در چند ساله اخیر در کشور ما مد و سپس همه‌جاگیر شده‌اند. این مقاله ضمن تحلیل درباره شرایط فعلی برای کسب تجربه و مهارت‌های لازم، به انتقاد از وضع موجود پرداخته، که طبق این نوشته افرادی با چند صعود و کسب مقداری اطلاعات جسته و گریخته عازم فعالیت در منطقه‌ای می‌شوند که چیزهایی خیلی بیشتری را از یک کوه‌نورد واقعاً با تجربه می‌طلبد. رویهم رفته این مقاله جریان فعلی به اصطلاح هیمالیانوردی را قبول ندارد و معتقد است که مشتی سوداگر با توجیه‌های غیرعقلانی، افراد را به هیمالیا می‌برند، به کشتن می‌دهند و سپس عمل خود را توجیه می‌کنند. فکر می‌کنم بهترین کار برای شما که خواننده مقاله من هستید این است که این سرمقاله را خوب بخوانید تا از مطالب آن به عنوان یک کلیت مطلع شوید تا اینکه من قطعه‌ها یا جملاتی از آن را برای شما نقل کنم.

فکر می‌کنم که علت نوشتن و آمدن چنین مقاله‌ای به علت بروز یکی از حوادث اخیر ولی تکراری هیمالیانوردی ایرانی‌ها در دو دهه اخیر بوده است. یعنی کوه‌نوردی همراه گروهی دیگر از کوه‌نوردان و به کمک یک شرکت توریستی برای صعود به یک قله هیمالیا به منطقه رفته و کوه‌نورد مورد مثال ما در ارتفاعی دچار ادم شده و همراهان وی او را در کمپ تنها گذاشته‌اند و برای صعود به قله رفته‌اند و بعد از بازگشت از قله مواجه با کوه‌نورد مرده شده‌اند؛ چیزی کم و بیش به این صورت که داستانی است تکراری که من در این مدت صعودهای هیمالیایی سه نمونه‌اش را سراغ دارم و دیگر می‌رود که به چیز پیش پا افتاده تبدیل شود. مقاله فصل‌نامه کوه ضمن تقبیح این اعمال متذکر شده است که این هیمالیانوردی نیست و باید ارزش‌ها و اعتبارهای انسانیت در کوه حفظ شوند و قابلیت‌های فنی افراد بالا بروند، در عین حال که کوه‌های کشور ما بر خلاف کوه‌های آلپ زمینه و جای مناسبی برای تمرین فعالیت در هیمالیا و قله‌های بلند نیستند. در یک کلام سرمقاله مراتب عدم رضایت خود را از چیزی به اسم هیمالیانوردی به سبک ایرانی اعلام کرده است. خود من این مقاله و مطالب آن را در کلیت خود قبول دارم و نظراتم چیز شبیه اینهاست با مقداری حواشی و مطالب مختلف که اگر فرصتی دست دهد در آینده از طریق فصل‌نامه کوه ابراز خواهم کرد.

فصل نامه کوه مجله وزینی است و در طول حدود پانزده سال فعالیت توانسته به عنوان تنها مجله پایدار و پابرجای جامعه کوهنوردی مطرح باشد و خود من از جمله کسانی هستم که افراد زیادی را تشویق به خواندن و خرید آن کرده و می‌کنم. برپا نگه داشته و اداره کردن مجله بدون هیچ کمک دولتی و غیره هنر خاصی می‌طلبد که فصل نامه کوه با مشقت و مشکلات زیاد توانسته است بر آن‌ها فاتق آید. از این جنبه ما باید ضمن تمجید و ستایش از دست‌اندرکاران آن از آن‌ها متشکر باشیم که چنین امکانی را در جامعه کوهنوردی ما بوجود آورده‌اند.

با توجه به سرمقاله یادشده و اعلام مواضع فصل نامه کوه برای من چند سؤال پیش آمده که فکر می‌کنم طرح آن‌ها بد نباشد. اول اینکه چرا شما اینقدر دیر و بعد از قریب به بیست سال به نقد این جریان به اصطلاح هیمالیانوردی پرداخته‌اید؟ شما با توجه به اینکه در کانون خبرهای کوهنوردی و در تماس با عده زیادی کوهنورد قرار دارید، از همان روز اول هم می‌دانستید که حتی آن صعودهای هیمالیانوردی "حساب شده" هم با چه کمک‌های دولتی، پارتی‌بازی و قلب واقعیت‌هایی همراه بوده است، پس چرا در عرض این به قول خودتان دو دهه لب فرو بستید و چیزی درباره عدم درست بودن این جریان نگفتید. البته در مقاله ذکر کرده‌اید که گفته‌اید ولی من هنوز چیزی در این باره (بجز سرمقاله فصل نامه کوه ۶۳) ندیده‌ام.

دوم اینکه این درست که شما اعلام مواضع کرده‌اید و با چندین اما و اگر این نوع صعودهای فاجعه‌آمیز را نفی و محکوم کرده‌اید ولی متأسفانه یک نکته را فراموش کرده‌اید و آن اینکه افراد و جریانات را بر حسب کار و عملی که انجام می‌دهند می‌سنجند و مورد قضاوت قرار می‌دهند نه آن چیزی که می‌گویند. وقتی من اعمال فصل نامه کوه را در این باره بررسی می‌کنم و شماره‌های گذشته مجله را ورق می‌زنم می‌بینم که هر گروهی که پا در هیمالیا گذاشت بدون هیچ تحلیل و توضیحی از فردایش سیل تبریک و پیام برای تیم صعود کرده در مجله شما نقش می‌بندد که از جمله یکی از این پیام‌های تبریک پیام تبریک فصل نامه کوه است که مهر تأییدی برای آن صعود از جانب شماست. فصل نامه کوه در این دو دهه نه تنها در هیچ جایی عنوان نکرده که مثلاً آیا این صعود واقعاً مورد نیاز بوده؟ و یا آیا این تیم آمادگی لازم را داشته و مسایلی از این قبیل، همیشه گزارش‌های با آب و تابی از آن صعود را در صفحاتی رنگی و همراه با جزئیات زیاد برای خوانندگان چاپ کرده است، که به این کار دادن پوشش خبری فوق‌العاده می‌گویند.

به لطف تبلیغات خوش آب و رنگی که در صفحات مجله کوه روز به روز بیشتر می‌شوند، هر جا اسم و نامی از کوهی خارجی باشد آن کوه در یک تصویر رنگی زیبا نشان داده شده و همراه تبلیغات دل‌فریب

آن عرضه می‌شود که "کوه یعنی این". هر جا هم که گزارش برنامه خط‌الراس و یا صعود کوهی ایرانی باشد مطالب با یک سری عکس سیاه و سفید (که ارزش دین ندارند) می‌آیند، طوری که برای انسان این سؤال پیش می‌آید که آیا این خط‌الراس است یا تپه ماهور. کار فصل‌نامه تا جایی پیش رفته که در سابق حداقل یک عکس زیبا و رنگی از کوه‌های ایران بر روی جلد خود چاپ می‌کرد که خواننده فراموش نکند که ما هم کوه داریم. اما امروزه به لطف و فور صعودهای هیمالیایی، هر گروهی که صعود بکند و یا نکند، اگر تصویری از کوه هیمالیایی خود بیاورد آن را روی جلد چاپ می‌کنند.

شما در سرمقاله خود کسانی که به قصد پول در آوردن، افراد را به هیمالیا و یا خارج کشور می‌برند به سوداگر تشبیه کرده‌اید، و متأسفانه صفحات مجله کوه محل خوبی برای تبلیغات شرکت‌هایی است که این خدمات را عرضه می‌کنند. ای کاش کار فقط به چند صعود خارج کشور ختم می‌شد. در تبلیغات فصل‌نامه کوه تبلیغ مسافرت به قطب و صعود به پاتاگونیا هم آمده است، بدون اینکه احدی از این کسانی که قرار است مشتاقان را به اینجا ببرند پایش به چند هزار کیلومتری این نقاط رسیده باشد. البته در زمینه تبلیغات شاید توجهی موجهی داشته باشید که برای تامین مخارج مجله نیاز به تبلیغ در مجله دارید، ولی آیا هر تبلیغی را به هر حال تحت این توجه باید چاپ کرد. شما بطور ضمنی از کار افرادی که فردی را در حالت ادم در هیمالیا تنها گذاشته‌اند و رفته‌اند برای صعود قله انتقاد کرده‌اید و متأسفانه در همان شماره تبلیغ شرکتی را چاپ کرده‌اید که این "شاهکار" را انجام داده است، یعنی دعوت دوباره از کسانی دیگر برای اینکه جان و مال خود را در خدمت این حضرات قرار بدهند. چقدر خوب بود که در هنگام عرضه تبلیغات این شرکت‌ها حداقل مثل شرکت دخانیات خودمان عمل می‌کردید که در حالی که سیگار می‌فروشد اعلام می‌کند که ما داریم سرطان می‌فروشیم، شما هم به نوعی به افراد تازه‌کار و کم تجربه اعلام می‌کردید که گول تبلیغ را نخورند.

خوب حال با توجه به چند مثالی از واقعیات موجود در فصل‌نامه کوه که آوردم، تجسم کنید که جوان یا جوانانی را در یک منطقه دور یا نزدیک که به قول شما پس از یکی دو سال فعالیت کوه‌نوردی و صعود چند قله چهار هزار متری و دماوند، فصل‌نامه کوه را ورق می‌زنند و مطالب آن را می‌خوانند. آن‌ها عکس‌های جذاب کوه‌های عظیم و زیبایی را می‌بینند که از میان یخچالی عظیم سربلند کرده‌اند (و البته در زیر آن هم ذکر نشده که صعود آن کوه به چند سال تجربه کوه‌نوردی نیاز دارد)، گزارش برنامه‌های هموطنان خود را می‌بینند که با آب و تاب در مورد صعود خارج کشورشان درج شده است، پیام‌های تبریک افراد و شرکت‌های ریز و درشت را می‌بینند که خطاب به این "قهرمانان" آمده‌اند، لیست و اسامی کسانی را می‌بینند که توسط این شرکت‌های به قول شما سوداگر افراد را به صعودهای خارج از کشور

برده‌اند و در کنار آن تبلیغات جدید برای صعودهای جدید؛ و در عین حال یک نیم‌نگاهی هم به فعالیت‌های گروهی کوچک می‌اندازند که در ایران به یک قله صعود کرده‌اند یا غاری را مورد پیمایش قرار داده‌اند و گزارش برنامه محقر آن‌ها با چند عکس سفید و بیشتر سیاه که انسان چیزی از آن‌ها سر در نمی‌آورد، بدون هیچ تبریک و بدون هیچ تمجیدی. بالاخره بعد از تکرار چند باره این سناریو حالا وقت تصمیم‌گیری آن‌هاست که آیا به گروه اول پیوندند یا گروه دوم؟ ظواهر امر حکم می‌کند که در صورت جور شدن چند تا اما و اگر (از جمله مساله مالی) به یکی از این شرکت‌های به قول شما سوداگر زنگ بزنند و کوله خود را برای صعودی جذاب و به یاد ماندنی در خارج کسور ببندند! حداقل تا به الان وضع به این ترتیب بوده است.

منابع و مراکز تبلیغ و پخش اطلاعات برای فعالیت‌های کوه‌نوردی در کشور ما زیاد نیستند و فصل‌نامه کوه یکی از آن‌هاست که در جهت تبلیغ صعودهای خارج کشوری چه به صورت آگاهانه (مثل تبلیغات شرکت‌های مسافرتی و کوه‌نوردی) و چه به صورت ناآگاهانه (چاپ گزارش صعودهای خارج کشوری با آب و تاب، تبریک گفتن برای این صعودها و تائید ضمنی آن‌ها و نیز چاپ تبریک دیگران) تا به حال نقش فعالی داشته است.

با توجه به مطالب عنوان شده که فقط بخشی از فعالیت‌های دو دهه فصل‌نامه کوه را در جهت تبلیغ و کمک به صعودهای هیمالیایی مد نظر قرار داده بود، اکنون باید پرسید که دوستان آیا شما هم جوگیر نشده بودید؟ آیا شما هم به نوعی فکر نمی‌کردید که این هیمالیانوردی قرار است تخم دو زرده‌ای برای کوه‌نوردی کشور ما بکند؟ که امروزه ما حاصل آن‌را می‌بینیم که به چه صورتی در آمده است: پائین آمدن ارزش انسانیت تا حدی که صعود قله ارزشی بسیار بالاتر از جان یک هم‌نورد، رفیق و اصولاً یک انسان پیدا کرده است.

برتولت برشت نمایشنامه‌نویس آلمانی جمله مشهوری دارد که می‌گوید: "کسی که حقیقت را نمی‌داند ابله است، اما آنکه آن‌را می‌داند ولی بازگو نمی‌کند تبهکار است". این عبارت مشهوری است که شاید خیلی‌ها آن‌را بدانند چرا که زنده‌یاد صمد بهرنگی نویسنده فقید ایرانی آن‌را در آغاز کتاب‌هایش می‌آورد. اکنون اصلاً زمان آن نیست که ما یقه هر کسی را بگیریم و بگوئیم که مثل گروه اول در عبارت برشت عمل کرده است و یا مثل گروه دوم و بر مبنای آن او را محکوم کنیم. چرا که با محکوم کردن چیزی درست نخواهد شد. اما اگر مجله کوه هم مثل خیلی کسان دیگر نگران مسایل جاری کشورمان است، اگر شما هم هدف‌تان اعتلای ورزش کوه‌نوردی کشورمان به شکل صحیح است (که حتماً هست)، بیائیم گفته برشت را از این پس راهنمای عمل خود قرار بدهیم. البته قبل از آن باید چه در خفا و چه علنی، یک

برخورد جدی با گذشته خود بکنیم چرا که بدون درس گرفتن و نقد گذشته ما قادر نخواهیم بود که هدف آینده خود را مشخص کنیم و بی خود نبود که آن نویسنده معروف ایرانی پس از نوشتن کتاب تاریخ معاصر ایران نام آن را گذاشت "گذشته چراغ آینده است". نوشتن یک یا چند مقاله کار بسیار ساده‌ای است ولی عمل و گذشته را باید زیر ذره‌بین قرار داد. متأسفانه آمدن سرمقاله فصل‌نامه کوه ۶۳ دردی از مشکلات موجود را حل نمی‌کند که هیچ، مقداری نمک هم به زخم‌های گذشته می‌پاشد.

می‌گویند زمانی که شورای خاخام‌های اورشلیم فرمان به صلیب کشیدن مسیح را صادر کرد، از پونس پیلات فرماندار رومی اورشلیم نیز تائیدیه خواست. پونس پیلات پس از چند سؤال و جواب از مسیح مهر تائید صلیب کشیدن او را صادر کرد، اما بلافاصله بعد از صدور حکم دستور داد تا آب آوردند و دست‌های خود را شست و گفت: "من با شستن دست‌هایم نقش خودم در سرنوشت او را پاک کردم". سرمقاله مجله کوه هم تقریباً با ذکر مسایل گفته شده مثل پونس پیلات عمل کرده است علی‌رغم اینکه مسایل گذشته کماکان با حدت و شدت خود باقی هستند. ولی اگر فصل‌نامه کوه و دیگران بخواهیم از این پس دیگر وضع به این صورت نباشد باید با کار طاقت‌فرسا و تحمل مشکلات فراوان به گونه‌ای دیگر عمل کنیم (درست مثل زجر و ناراحتی‌هایی که مسیح تحمل می‌کرد). به خاطر داشته باشیم که برای ما بازگشت به گذشته و ایجاد آغازی نو غیرممکن است، ولی می‌توانیم از هم اکنون تلاش کنیم تا پایانی خوب را بنیاد کنیم.

اشتباه دیگران را به پای دیگری ننویسیم

ما قادر نیستیم چیزی به مردم بیاموزیم.

تنها می توانیم

یاریشان دهیم تا آن را درون خود بیابند

گالیلیو گالیله

جهان پیرامون ما لحظه به لحظه دگرگون می شود. آنچه که امروز اوج خلاقیت و تفکر بشر عصرنویین را به نمایش می گذارد به سرعتی باورنکردنی از دور خارج شده و جایگزینی به مراتب پیشرفته تر می یابد که آن هم دیری نمی باید که کهنه شده و به همان سرنوشت دچار می شود. انسان امروز به دنبال تنوع بیشتر و نویافته هاست. تفکر و تکنولوژی به سادگی و فوریت برایش کهنه می شود. دیگر نمی توان کودکی را با تکه سیم و چرخی ساعت ها در کوچه ها مشغول داشت. طوفان تحولات اجتماعی، فرهنگی ورزشی، ادبی و ... دیرزمانی است که سراسر گیتی را پیموده و اگر از رهگذرش ما را هم نسیمی رسیده باشد خود طوفانی است تا دگرگونی های غیرقابل باوری در نسل کنونی ایجاد نماید نسلی که سرکشش می خوانیم، باورهایشان را غلط می پنداریم و غالباً به آنها خرده می گیریم.

عصر کنونی را به جرات می توان عصر ارتباطات بدون مرز و قید و شرط دانست همه چیز به تسخیر دنیای مجازی درآمده و چه بخواهیم و چه نخواهیم تعیین کننده روش ها و منش های جوانان امروز است. این مسیر شتاب زده که کمی بیش از دودعه از ورودش می گذرد در تمام عرصه ها آنچنان تحولاتی ایجاد کرده که حتی «تحول هم» غافلگیر شده است. سرعت تغییر متغیرها از حد تصور ما خارج

است و هرآنچه که در جهت عدم تغییر، مقاومتی از خود نشان دهد محکوم به انزوا و فناست. حال با این توصیف و مختصر چگونه می توان دایما زبان به انتقاد و سرزنش گشود و در پی اثبات نظر درست یا غلط برآمد و به نتایجی مثبت دست یافت، نمی دانم. جهد و تمرکز و تکیه بر روی این کار به مانند پرتاب تیری است که به سمت خودمان نشانه گرفته باشیم. در آسیب شناسی روندهای اجتماعی عوامل متعددی مانند محیط تولد و رشد و نمو، محیط های تحصیلی، مکان زندگی، وضعیت اقتصادی خانواده و ... تاثیر گذار بوده و با ساده پنداری و یک بعدی نگری نمی توان انگشت اتهام را بدون در نظر گرفتن کلیه عوامل ذیربط به سوی بخش کم تاثیر و یا بی تاثیر گرفت. ماهم برای باور و اعتقادیم که مناسبات اجتماعی و خانوادگی به شکل گذشته و سنتی حداقل با فرهنگ و منش ما ایرانیان سازگاری بیشتری داشت که شوربختانه از نگاه گروهی و خوش بختانه از نگاه دسته ای دیگر همه چیز دچار تغییر شده است.

آنچه گفته آمد مقدمه ای بود تا وارد بحثی شویم در پاسخ به نامه دوست عزیزمان آقای دانایی که البته فکر می کنم مقدمه خود گویای نقطه نظرها باشد ولی یادآوری نکاتی چند ضروری است. دوست ارجمندمان در ابتدای متن مرقومه از خواننده خواسته اند که سر مقاله را بخوانند ولی گویا خودشان کم لطفی کرده و گذرا خوانده اند و یا شاید ایراد از ماست که نوشته را آنچنان که شایسته است سلیس و روان و قابل درک ننوخته ایم. در جایی دیگر اشاره کرده اند که این اولین باری است که به موضوعاتی از این دست پرداخته ایم شاید این طور باشد ولی حتم بدانید که بنا به ضرورت و موقعیت، نوشته و سعی کرده ایم که با جامعه کوه نوردی حرکت کنیم با این

توصیف بد نیست دوستان نگاهی داشته باشند به شماره های ۵۵ و ۶۲.

حال خواهش می کنیم به سوالات زیر توجه کرده و آن را به دقت بخوانید تا:

آیا می دانید سرانه مطالعه در ایران حدود چند دقیقه است؟

آیا تیراژ مجله کوه را می دانید؟
آیا تاکنون متن کادره شده صفحه را اول خوانده اید؟

آیا می دانید ما ایرانیان تجربه گریزیم؟
آیا می دانید بیشترین اطلاعات را در هر زمینه ای می توان از اینترنت استخراج کرد؟

آیا می دانید بیشتر عکس های روی جلد از مناطق ایران انتخاب می شود؟ (هرچند با کمبود عکس مواجه هستیم).

آیا می دانید بیشتر عکس های ارسالی فاقد کیفیت چاپ است؟

آیا می دانید هیات تحریریه مجله کوه، هیمالیانوردی را اوج تعالی کوه نوردی می داند و شکل صحیح آن را می ستاید؟

آیا می دانید تحسین کار خوب بسیار خصیصه والایی است؟

آیا می دانید تبریک و تحسین دال بر تایید نیست؟

آیا می دانید که باید بین حادثه و به استقبال خطر رفتن، فرق گذاشت؟

آیا می دانید تفسیر به رای کار شایسته ای نیست؟

آیا می دانید که ما معترفیم که هیچ نمی دانیم و همگان همه چیز را می دانند؟ ■

والسلام - فصل نامه کوه

خلق راتقلیدشان بر باد داد

سرمقاله فصل نامه کوه ۶۳ که به دنبال وقوع حادثه‌ای در هیمالیا به رشته تحریر در آمده بود، اختصاص به انتقاد از صعودهای هیمالیایی حاضر در ایران داشت که اینجانب پس از مطالعه آن، نکات و انتقاداتی هم در مورد این نوع هیمالیانوردی و نقشی که فصل نامه کوه در تبلیغ و انتشار آن داشته است را به دفتر مجله ارسال کردم. فصل نامه کوه ضمن چاپ آن در شماره ۶۴ جوابیه‌ای هم تحت عنوان "اشتباهات دیگران را به پای دیگری ننویسیم"، آورد که با توجه به ابهامات و مسایلی که در آن مقاله وجود داشت، من را بر آن داشت تا برای کمک به فهم و درک بهتر مساله، مقاله حاضر را به فصل نامه کوه ارایه نمایم. اما برای شما که اولین بار است که در جریان این بحث هستید بهتر است مقاله‌های مجله کوه ۶۳ و ۶۴ را مطالعه نمایید تا از محتوای کل بحث‌ها مطلع شوید. من پیشاپیش تشکرات خود را از مسئولان مجله کوه به خاطر همکاری در جهت طرح و برخورد نظرات دیگران در مجله، تقدیم آن‌ها می‌نمایم و امیدوارم که خواننده‌ها هم درک کنند که این بحث‌ها صحبت‌هایی دوستانه در محیط کوه‌نوردی برای حل پاره‌ای از معضلاتی که جامعه کوه‌نوردی ما با آن‌ها درگیر است می‌باشند و هیچ غرض و مقصود ناشایست و غیر کوه‌نوردی در آن‌ها نیست.

اصولاً در بحث و مطرح کردن نظرات، من طرفدار صحبت‌های پیاپی و دنباله‌دار نیستم، چرا که از یک طرف وقت کافی برای آن ندارم و از طرفی آنقدر مساله در جامعه کوه‌نوردی ایران زیاد است که به جای این کار می‌توان برای آن‌ها وقت گذاشت و صرفاً روی یک مساله تمرکز نکرد.

در مورد مقاله جوابیه فصل نامه کوه از یک چیز کلی شروع کنم و آن کل محتوای مقاله است. معمولاً محتوای پاسخ یک جوابیه (یا هر جوابیه‌ای) از سه حالت خارج نیست؛ یا موافق نظر اصلی است یا مخالف و یا کمی از هر دو. واقعاً بعد از چند بار خواندن جوابیه فصل نامه کوه نمی‌توان اظهار کرد که پاسخ نامه فصل نامه کوه در کدام یک از این گروه‌ها جای دارد. مطمئناً فصل نامه کوه نمی‌تواند صد در صد مخالف مقاله من باشد، چرا که بخشی از مقاله من به تعریف و ستایش از خود این مجله و نقش آن در کوه‌نوردی بوده است و در این صورت فصل نامه کوه باید خودش را هم نفی کند. موافق صد در صد هم نیست چون در آن صورت دیگر نیازی به سیاه کردن کاغذ نبود. حالت سوم هم در مورد آن صدق نمی‌کند چون هیچ‌جا حتی یک خط هم در تائید و تکذیب هیچی گفته نشده است. اصلاً انگار این مقاله برای منظور دیگری نوشته شده است و اگر اسم من در آن برده نشده بود ربط آن به مقاله اصلی خیلی دشوار بود. چقدر خوب بود که به جای یک سری صحبت‌های کلی و عمومی، و چیزهایی که برای همگان روشن است جوابیه سراغ مقاله اصلی می‌رفت و عنوان می‌کرد که کجای آن خلاف واقع است (البته با ذکر مثال و موارد مشخص).

اما حالا برویم سراغ اصل مقاله. جوابیه فصل نامه کوه دارای این عنوان است: "اشتباهات دیگران را به پای دیگری ننویسیم". یعنی طبق برداشت این مجله بنده علت اشتباه کوه‌نوردانی که در فعالیت خود اشتباه کرده‌اند و موجب مرگ و از دست رفتن عزیزی شده‌اند را فصل نامه کوه دانسته‌ام. اگر اینطور است صد در صد در اشتباه هستید. چرا که همان‌طور که شما هم اشاره کرده‌اید، بنده هم معتقدم در بوجود آمدن این شرایط فقط یک عنصر یا یک عامل دخیل نبوده است؛ بلکه مجموعه‌ای عوامل دست به دست هم داده‌اند (از جمله حمایت‌های بی‌چون و چرای شما در این کار) که وضع اینطور شده

که کوه‌نوردان ایرانی در صعودی هیمالیایی رفیق خود را که دچار ادم شده است به امان خدا رها می‌کنند تا به قله صعود کنند و در بازگشت هم وقتی می‌بینند که او مرده کک‌اشان هم نمی‌گردد و بیشتر به دنبال تائیدیه صعود هستند تا چیزهای دیگر. مقاله من فقط به نقش مجله کوه و اصولاً تاثیر آن بر جریان هیمالیانوردی اشاره داشت. اینکه مجله کوه به جای دنباله‌روی کورکورانه از این جریان می‌توانست به شفاف‌سازی و روشنگری پردازد و حداقل به جای پشتیبانی از حرکات انجام شده خیلی جلوتر از افراد حرکت کند و نقش آگاهی‌دهنده را به آن‌ها داشته باشد. تمام مقاله من به حول این مساله دور می‌زد، حالا چرا این برداشت ناجور را داشته‌اید برای من هم مجهول است.

در زیر تیتیر مقاله هم بدون هیچ مقدمه‌ای یک جمله از گاليله آمده است که باز هم معلوم نیست نقش و علت بروز آن در این جوابیه چیست. گاليله در جمله خودش که مشخص نیست برای چه منظوری و در چه رابطه‌ای و کجا آن‌را گفته می‌گوید: "ما قادر نیستیم که چیزی به مردم بیاموزیم، تنها می‌توانیم یادشان دهیم تا آن را درون خود بیابند". گفتم که معلوم نیست که گاليله در زمان خود این صحبت را در چه رابطه‌ای بیان کرده و نقش آن در مسایل مطرح شده چیست؟ اما دوستان شما که حتماً فراموش نکرده‌اید که این گاليله بود که گفت زمین به دور خورشید می‌چرخد و نه برعکس. او این حرف خود را مطرح و برای آن تبلیغ هم کرد و کلیسا هم جلویش را گرفت و مجبورش کرد تا حرفش را پس بگیرد. آیا در درون مردم آن دوران این نکته و اصل وجود داشت که زمین دور خورشید می‌چرخد و گاليله فقط به آن‌ها کمک کرد تا آن‌را درون خود بیابند؟ شاید صحبت گاليله در مورد خصائل انسانی و مسایل فلسفی صدق کند نه یک مساله عینی مثل هیمالیانوردی ما ایرانیان در قرن بیست و یکم. شاید آن‌را در کلیسا بیان کرده باشد و در رابطه با مسایل اعتقادی باشد نه موردی عینی مثل کوه‌نوردی.

در ابتدای جوابیه بخش زیادی اختصاص به موضوع تغییر و تحول در وسایل ارتباطاتی از جمله دنیای مجازی و تاثیر آنها در همه جنبه‌ها از جمله کوه‌نوردی دارد. واقعاً شما با طرح این مساله می‌خواهید جاخالی بدهید و مسایل و علت‌ها را به گردن اینترنت بیاندازید؟ یعنی این تبلیغات رنگارنگ در مجله کوه هیچ تاثیری در این زمینه نداشته و مردم همه اطلاعات خود را از اینترنت می‌گیرند؟ اگر اینطور است چرا در چند ساله گذشته حجم تبلیغات شما چند برابر شده تا جایی که صدای خواننده‌ها هم در آمده؟ چرا مردم حتی برای فروختن عسل هم به فصل‌نامه کوه متوسل می‌شوند؟ حتماً از تبلیغاتی که برایشان چاپ می‌کنید نتیجه می‌گیرند که این کار را ادامه می‌دهند؛ چه عسل فروش و چه آن کسی که به قول شما سوداگر است و تور هیمالیا را برای پر کردن کیسه‌های خود راه می‌اندازد و جوانان مردم را به کشتن می‌دهد. متأسفانه من این حرف شما را قبول ندارم که در ابتدای مجله یک جمله بنویسید که "ما از صحت و سقم این تبلیغات اطلاع نداریم و هیچ مسئولیتی را نمی‌پذیریم". در این یک مورد یعنی مرگ مرحوم عیسی میرشکاری، یعنی شما هنوز از صحت و سقم آن خبر ندارید؟ اگر خبر ندارید مقاله‌ای که خودتان چاپ کرده‌اید به نام "گزارش یک مرگ ساده" به قلم دکتر بهپور را در شماره قبل بخوانید و بعد تبلیغ شرکتی که او را برده را هم در همان شماره ببینید. آیا هنوز هم از صحت و سقم محتوای تبلیغ آن بی‌خبرید؟

تازه به فرض که حرف شما درست باشد و اینترنت در ایران پیشرفت کرده باشد. اولاً این چیزی که در ایران است اینترنت نیست بلکه کاریکاتوری از اینترنت است، فقط به خاطر اینکه از لحاظ ظاهر و آماری بگوئیم که ما هم بله. اینترنت ایران بیشتر برای خدمات دولتی و ارگان‌ها راه افتاده تا وسیله‌ای در اختیار عموم مردم. دلیل این ادعا هم سرعت پائین آن از اینترنت خیلی کشورهای آفریقایی و قطع کردن‌های مکرر آن است. ثانیاً کوه‌نوردان آمریکایی و اروپایی که بیشتر از اینترنت استفاده می‌کنند پس آن‌ها باید در رها کردن رفیق ادم شده خود خیلی بیشتر از ما فعال باشند و طبق این اصل هر کشوری که

از اینترنت استفاده کند کوهنوردانش خیلی بی‌مبالا می‌شوند. یعنی با این چیزهایی که شما نوشته‌اید در زمینه تبلیغ هیمالیانوردی غیراصولی نقش مجله کوه صفر بوده و همه این انحرافات از اینترنت آمده‌اند؟ واقعاً برای من سؤال است که شما با توجه به چه آمار و اساسی این حرف را می‌زنید؟ اصلاً مگر هر کسی از اینترنت استفاده کرد دچار انحراف می‌شود؟ امروزه آن عسل فروش فصل‌نامه هم در اینترنت تبلیغ نمی‌کند، علی‌رغم اینکه برایش ارزان‌تر تمام می‌شود.

حقیقت آن است که پیشرفت تکنولوژی باعث تسریع در خیلی از کارها می‌شود ولی ماهیت آن را عوض نمی‌کند، این آدم‌هایی که از آن استفاده می‌کنند و روابط بین آن‌هاست که ماهیت را تغییر می‌دهد. کوهنوردان ما هم مثل کوهنوردان خیلی از کشورها برای ارتباط و فعالیت سریع از اینترنت استفاده می‌کنند نه برای تغییر ماهیت کوهنوردی. حداقل تا به حال این چنین بوده است.

فصل‌نامه کوه ادامه می‌دهد: "چگونه می‌توان دایماً زبان به انتقاد و سرزنش گشود و در پی اثبات نظر درست یا غلط برآمد؟ نمی‌دانم. جهد و تمرکز بر روی این کار به مانند پرتاب تیری است که به سوی خودمان نشانه رفته باشیم." اول اینکه برای اثبات نظر درست انسان‌ها همیشه پافشاری‌های زیادی کرده‌اند و حتی یک قدم هم عقب هم ننشسته‌اند و حتی جان خود را هم در این راه از دست داده‌اند. یعنی به نظر شما برای نظر درست نباید انتقاد، حرف و بحثی راه انداخت؟ به نظر من هر چه دلیل و نظر برای اثبات درستی بیاید باز هم کم است. دوم اینکه شما مخالف انتقاد در مورد این نوع کوهنوردی انحرافی هستید و معتقدید که از آن خیلی انتقاد می‌شود. انتقاد کردن در هر موسسه و کاری که فی‌نفسه چیز بدی نیست. بدبختی ما در این است که در طول زندگی خود همیشه یک نفر حرف زده و بقیه هم ضمن تعریف و تمجید از او حرفش را درست و بدون اینکه در مورد صحت و درستی آن شک کنند پذیرفته‌اند. زندگی ما در یک کشور جهانی سومی این نکته را نشان می‌دهد؛ یعنی ما در خانواده، مراکز آموزشی، محل کار و ارگان‌های اداری همیشه اجرا کننده بوده‌ایم تا اینکه دارای حق انتقاد به بالایی‌ها. همیشه یکی می‌گوید و بقیه اجرا می‌کنند. نه دوستان در این زمینه در این چند ساله هیچ انتقادی نشده است، نمونه‌اش کار خود شما که در این زمینه در مجموع بیست سال هیمالیانوردی دو یا سه مقاله انتقادی بیشتر نداده‌اید.

هانس کریستیان آندرسن نویسنده دانمارکی که برای کودکان داستان‌های زیادی نوشته و در ایران هم بعضی از کارهای او ترجمه شده داستانی دارد در مورد خیاطی مشهور که کار او زیانزد خاص و عام بود. روزی پادشاه پارچه‌ای قیمتی را پیش خیاط می‌برد تا برایش لباس بدوزد. خیاط در حین بریدن پارچه را خراب می‌کند، اما روزی که پادشاه برای بردن لباس مراجعه می‌کند او بدون اینکه لباسی در کار باشد با دست‌ها و حرکات خود کاری می‌کند که انگار لباسی همراه دارد و کلی هم تعریف و تمجید از اینکه چقدر لباس به تن شاه برازنده است. اطرافیان هم که می‌دانستند شاه به خیاط اعتماد دارد چیزی نگفته، آن‌ها هم شروع به تعریف از لباس زیبای پادشاه می‌کنند بدون اینکه شاه لباسی به تن داشته باشد. شاه بدون لباس همراه با اطرافیان خود در شهر به طرف قصر خود روان می‌شود و هر کسی هم از زیبایی لباس جدید پادشاه صحبت می‌کند. در حین عبور از بازار یک پسر بچه به مادر خود می‌گوید: "ولی اون که لباسی به تن نداره". نفر بعدی هم این حرف را می‌زند و صحبت هم جا گیر می‌شود تا به اطرافیان و خود شاه می‌رسد که او لباسی بر تن ندارد. حال و وضع هیمالیانوردی در کشور ما هم مثل این داستان است. از اول به به و چه بود بدون حتی یک انتقاد. فقط تعریف و تمجید بود و ستایش، حتی در مورد اشتباه‌ها. ولی هیچ‌کسی از جمله فصل‌نامه کوه به دلیل جوگیر شدن چیزی نگفتند که هیچ بلکه مهر تائید بر همه آن‌ها زدند علی‌رغم آن که از خیلی مسایل اطلاع داشتند.

سعدی علیه‌الرحمه در جایی می‌گوید: بنای ظلم در جهان از اول چنین چیز عظیم و رفیعی نبود، بلکه در ابتدا ساختمان ساده‌ای داشت ولی هر کسی که آمد چیزی به آن اضافه کرد و به صورت امروزی درآمد. اگر شما همان روز اولی که از بودجه ناچیز کوه‌نوردی که متعلق به همه است، تیمی درست کردند تا به صعودهای هیمالیایی بپردازد اعلام می‌کردید که آقایون مسئول ورزش کوه‌نوردی! آخه در بین صد و هشتاد و اندی کشور سازمان ملل کدام کشور صاحب تیم ملی کوه‌نوردی است که ما دومی آن باشیم؟ اگر به جای تبریک می‌گفتید که چرا پول کوه‌نوردی را که متعلق به آن نوجوان آبادانی یا سیستانی است می‌برید یکجا در دست شرکت تامسکو می‌گذارید؟ اگر همان زمانی که تیم به اصطلاح ملی انتخاب شده بود و افرادش کلی وقت و هزینه کرده بودند و حتی از کار بیکار شده بودند، یکی آمد و چند میلیون داد به مسئولین و اسم نفر آخر را خط زدند و اسم او را نوشتند، چیزی می‌گفتید یا انتقاد می‌کردید که این کار روش جوانمردانه‌ای نیست؛ یا حتی اگر زمانی که مسئول تیمی که حتی یک کشته هم در هیمالیا داد آمد و بدون هیچ بازخواستی و توضیحی در مورد "شاهکار" خود تبدیل شد به رئیس کوه‌نوردی یکی از استان‌ها، حداقل دو کلام خرف می‌زدید وضع اینطور نمی‌شد که امروزه شاهدش هستیم که مردم بگویند که: "هیمالیاست دیگه، مردن هم توش هست". بله مردن هست ولی به چه قیمتی؟ به این قیمت که هم تیمی‌ات برود صعود کند و تو هم از ادم بمیری. حرف سعدی را به خاطر بیاورید، اوضاع به خرابی که در حال حاضر هست نبود، بلکه هر کسی آمد و چیزی به آن اضافه کرد. همه از جمله فصل‌نامه کوه ایستادند و تشویق کردند. حال به نظر شما این‌ها تقصیر دنیای مجازی و اینترنته؟ اصلاً بیست سال پیش ما اینقدر اینترنت در ایران داشتیم؟ الان در پاسخ به خانواده داغدار عیسی میرشکاری که خودتان در شماره گذشته جریان مرگ ناجوانمردانه او را چاپ کردید، چه باید گفت؟ اینکه ببخشید بچه شما کشته شد چون اینترنت در ایران پیشرفت کرده؟ شما را به معتقدات‌تان قسم بیائید کمی واقع‌بین باشید تا دیگران هم به پیروی از شما عمل کنند و در آینده شاهد چنین چیزهایی نباشیم.

دوستان! بنده هم مثل شما معتقدم که نهایت و اعتلای کوه‌نوردی هیمالیاست، چرا که بلندترین نقاط کره ما در آن جا واقع شده‌اند. ولی آخر این هیمالیانوری به چه قیمتی باید تمام شود؟ ما کوه‌نوردیم نه کابوهای جوینده طلا. ما نمی‌توانیم مانند ماکیاولیست‌ها رفتار کنیم که معتقدند هدف وسیله را توجیه می‌کند و برای رسیدن به هدف خود از هر وسیله‌ای مشروع و غیر مشروع استفاده می‌کنند. مثل اینکه شما کاملاً در جریان چیزی که امروزه در جامعه کوه‌نوردی در حال تکوین است نیستید. چشم و چراغ و گل سرسبد ورزش کوه‌نوردی (چیزی که عده‌ای آن‌را ورزش انسان‌ساز می‌خوانند) پدیده‌ای است به اسم اخلاق کوه‌نوردی. این اخلاق کوه‌نورد است که او را متمایز از قهرمان کاراته، بوکس یا سایر ورزش‌های قهرمانی می‌کند. متأسفانه این جریان هیمالیانوردی شما در حال فاسد کردن و از بین بردن اخلاق کوه‌نوردی است و شما نه تنها کاری برای نجات آن نمی‌کنید بلکه جا خالی می‌دهید تا توپ در زمین اینترنت بیافتد.

در کشور ما متأسفانه کسانی هستند که برای یک تاکسی یا حتی یک صندلی مترو یا اتوبوس حاضرند از دیگران جلو بزنند و از سر و کول هم بالا بروند. اما همین مردم وقتی که وارد ورزش کوه‌نوردی می‌شوند، دارای روح و احساس لطیفی می‌شوند، نسبت به هم همبستگی پیدا می‌کنند، با هم‌نوردان خود مثل اعضای یک خانواده عمل می‌کنند و حتی حاضرند برای نجات و کمک به آن‌ها از خیلی چیزهای خود گذشت کنند و این برای آن‌ها انسانیت و صعود به قله‌های معنویت است. کسانی که تا چندی پیش ناآگاهانه در تخریب جنگل و طبیعت از خود اثرات زیادی به جا گذاشته‌اند، با ورود به دنیای کوه‌نوردی آنقدر نسبت به طبیعت حساس می‌شوند که برای یک شاخه شکسته یا گل وحشی لگد شده روح‌اشان جریحه‌دار می‌شود. این یعنی اخلاق در کوه‌نوردی که متأسفانه در حال زوال است، در صورتی که از آن باید مثل مردمک چشم حفاظت

کرد نه اینکه آنرا با چند صعود عوض کرد. این چیزی است که صد سال (یا بیشتر) کوه‌نوردی ایران برایش زحمت کشیده تا به دست آورده است. ارزش این اخلاق از صدها و بلکه هزاران صعود هیمالیایی بالاتر است. ولی می‌بینیم که گذشت و همکاری و همبستگی فعلاً در صعودهای هیمالیایی جای خود را به صعود به هر قیمتی داده است. فکر کنم که حتی اگر گالیله هم امروز زنده شود و حال و وضع ما را ببیند چند تا پس سر ما بزند و چند تا جمله جانانه به ما بگوید تا در حفظ این میراث گرانبها یعنی اخلاق کوشا باشیم و دل خود را به صعود عده‌ای قلیل خوش نکنیم. واقعاً با در نظر گرفتن اوضاع و شرایط فعلی شما فکر می‌کنید که انتقاد از این اوضاع به معنی رها کردن تیر به طرف خودمان است؟ یعنی این حرف‌ها برای جلوگیری از مرگ عیسی میرشکاری‌های آینده هیچ تاثیری ندارند؟ یعنی همین‌طوری بنشینیم و در مقابل وضع موجود کرنش کنیم؟

بعد از این مقدمه دو پاراگرافی در جوابیه، نویسنده می‌گوید که می‌خواهد بحث را با من شروع کند. این بحث در دو نکته خلاصه شده: اول اینکه متهم شده‌ام که مقاله را سرسری خوانده‌ام و دیگر اینکه بر خلاف تصور من فصل‌نامه در قبل هم به طرح این مسایل (یعنی هیمالیانوردی انحرافی) پرداخته است. واقعاً داستان عجیبی است چون من با سیاه بر روی سفید نوشته‌ام که در کل سرمقاله‌ای که شما نوشته‌اید مورد تأیید من هست، حالا چطور فهمیده‌اند که من سرسری خوانده‌ام و به این نظر رسیده‌اید بماند. اسم این دو نکته توضیحی را هم گذاشته‌اند بحث!!

مقاله فصل‌نامه کوه که قرار هست جوابیه باشد و در حل و روشن شدن مسایل یا حداقل اذهان عمومی و خوانندگان قدمی بردارد، در پایان با طرح یک سری سؤال که در مورد همه چیز هست و معلوم نیست که چه چیزی را دنبال می‌کند خاتمه پیدا می‌کند. معلوم نیست اصلاً این سؤالات چه ربطی به این بحث‌ها دارند؟ چه کسی باید به آن‌ها جواب بدهد؟ آخر از طریق خواندن سؤال که خواننده نمی‌تواند چیزی نتیجه‌گیری کند. اصولاً از کی طرح سؤال می‌تواند باعث توضیح مسایل بشود؟ البته قبل از طرح سؤال جمله‌ای آمده است به این مضمون: "حال خواهش می‌کنیم به سؤالات زیر توجه کرده و به دقت بخوانید تا:" خوب تا چی؟ تا چه چیزی اتفاق بیافتد؟ تا چه کار شود؟ جمله‌ی شما ناقص است. شما که می‌گوئید بنده مقاله شما را سرسری خوانده‌ام، نوشته خود را خوانده‌اید و متوجه این نکته نشدید که جمله را ناقص نوشته‌اید؟ حالا به فرض هم که سؤالات را کسی بخواند از کجا بداند که تیراژ مجله شما چند جلد است؟ یا سرانه مطالعه در ایران چقدر است؟ و این‌ها چه دردی از مسایل مطرحه را دوا می‌کنند؟

سؤالات شما مثل تبلیغات بهره و جوایز بانک‌هاست که هر شب در تلویزیون عنوان می‌شود که: آیا می‌دانید بانک فلان چقدر بهره می‌دهد و غیزه. اگر آن تبلیغات دردی را دوا کردند این سؤالات هم مشکل‌گشا خواهند بود. متأسفانه سؤالات یا در حقیقت مجموعه سؤالات شما ره به جایی که نمی‌برند هیچ بلکه بیشتر خواننده را گیج می‌کنند مه جریان از چه قرار است. آیا بهتر نبود که فصل‌نامه کوه با کمی صبر و حوصله در مورد مضمون سؤالات توضیح می‌داد تا طرح و مطرح کردن خشک و خالی آن‌ها؟ آخر شما به عنوان یک مجله وزین در حال پاسخ‌گویی هستید و حرف شما در تاریخ ثبت می‌شود، بنابراین صحبت شما باید خیلی پخته و حساب‌شده و دارای منطقی قوی باشد.

به خاطر اینکه بحث در مورد این سؤالات هیچ کمکی به روشن شدن قضایا نمی‌کند و اصولاً متدلوزی درستی در مورد پرداختن به بحث نیستند اصلاً به آن‌ها نمی‌پردازم و امیدوارم که خود فصل‌نامه کوه در جای خود درباره آن‌ها توضیح بدهد. هیمالیانوردی بخشی از کوه‌نوردی است. از دیدگاه دموکراتیک این رشته از کوه‌نوردی نیز چیزی شخصی است و نمی‌توان به کسی گفت که به آن‌جا برود یا نرود. اما در کوه‌نوردی این وظیفه بزرگان، باتجربه‌ها و پیش‌کسوتان است که با

توجه به تجربیات و دانش خود به افراد تازه کار توصیه کنند که چه قله‌هایی در حد و توان آنهاست و برای چه قله‌هایی فعلاً باید دست نگه دارند و صبر کنند. قدر مسلم این است که با شروع فعالیت‌های هیمالیایی که از همان ابتدا شروع آن بدون برنامه و از طرف ارگان‌های دولتی انجام شد، تب هیمالیانوردی به جان خیلی‌ها افتاد. مساله تبعیت‌های عجولانه و کورکورانه ما ایرانی‌ها به اضافه هزاران مساله فرهنگی و غیره باعث بروز تبی شد برای کوه‌نوردی ما به نام هیمالیانوردی. دیگر این مهم نبود که اگر فلان کوه‌نورد اروپایی که وارد منطقه می‌شود به اتکاء سال‌ها سنگ‌نوردی و یخ‌نوردی و صعودهای آلمپی به این کار اقدام می‌ورزد و پشتوانه او دویست سال سابقه انجمن کوه‌نوردی کشورش است. اگر کوه‌نورد فرانسوی به هیمالیا می‌رود از کشوری می‌آید که سی هزار مسیر سنگ‌نوردی دارد، هر شهر و بعضی مواقع مدرسه آن‌ها دارای دیواره مصنوعی است، نه ما که هنوز برای خرید طناب و تجهیزات باید به کلی آدم رو بیاندازیم و آخرش هم پول‌های خودمان را روی هم بریزیم. اگر یک کوه‌نورد اروپایی یا آمریکایی به منطقه می‌آید درآمد ماهیانه او حداقل سه میلیون تومان است و اگر موفق نشد بر می‌گردد مملکت خودش و با مقداری اضافه کاری دوباره چند سال بعد بر می‌گردد و صعود خود را انجام می‌دهد و شاید هم اصلاً برنگردد و در کشور خودش فعالیت‌هایش را دنبال کند. اما تب هیمالیانوردی این چیزها حالی‌ش نمی‌شد. مساله برای ما این بود که X سابقه کوه‌نوردیش از من کمتر است و او فلان قله هیمالیا را زده، چرا من نتوانم؟ حتی شاید بعضی در جریان نباشند یکی می‌گفت: "ما می‌خواهیم برویم قله ... را بزیم تا روی فلانی‌ها را کم کنیم". این شد که هیمالیانوردی مد شد. اگر هیمالیانورد باشی کوه‌نوردی و گرنه هنوز کوه‌نورد نشدی و این قله‌ها که می‌روی گلگشت هستند. برای اثبات این نکته رجوع کنید به مقاله از "نور تا سپیدرود" که در صفحه ۸ فصل‌نامه کوه قبلی آمده است. نویسنده گزارش در آغاز مقاله خود نوشته که سه سال در پی برنامه‌ریزی و اجرای این کار بوده‌اند تا موفق به انجام برنامه خود شده‌اند. او در ابتدای گزارش خود با شرمندگی اعلام کرده که به دلیل انعکاس خبرهای صعودهای بلند کار آن‌ها ممکن است از درجه کمتری برخوردار باشد. دیگه کار طوری شده که اگر کسی روی برنامه‌ای سه سال هم کار کند چیز مهمی انجام نداده چون هیمالیایی در آن برنامه‌اش نبوده است. من نمی‌دانم کوه‌نوردان آمریکا، ژاپن یا اروپا هم اینطور فکر می‌کنند؟ یعنی اگر هیمالیایی بودی چیزی هستی در غیر اینصورت از به حساب آوردن شما معذوریم. مگر جامعه ۳۰۰ میلیون نفری آمریکا با آن پشتوانه عظیم مالی چند تا هیمالیانورد دارد؟

چیزی که مسلم است تب هیمالیانوردی به صورت مد شد. در مد انسان اصول و اساس و علت را سؤال نمی‌کند. چرا موهات را بلند کردی؟ چون مده؛ حالا چرا موهات را کوتاه کردی چون مده. چرا لباس تنگه؟ چون مده؛ چرا گشاده؟ چون مده. چرا خونوات را خراب کردی در آپارتمان می‌نشینی؟ چون مده. حالا چرا رفتی در ویلا زندگی می‌کنی؟ چون مده. در مد "چرا" وجود ندارد. حالا چرا باید بریم هیمالیا؟ چون مده. اینجا هم هیچ سؤال و چرایی وجود ندارد. خوب این تب مد هم مثل خیلی از مدهای دیگر ساختارشکن بود. یعنی چون شروع و آغاز و اساس آن بر پایه‌ی درستی نبود، هر کسی از هر طریقی هیمالیانورد شد کار تمام بود. به دور از شرایط عینی مثل پشتوانه و کار فنی مورد نیاز و صعودهای مقدماتی، افراد اکنون مجاز بودند که به هر طریقی که بخواهند صعود خود را انجام دهند. در نتیجه اوضاع به این شکلی شد که می‌بینید. رها کردن یک هم‌نورد در حال مرگ و رفتن به سوی قله و توجیه‌های بی‌پایه. آن هم نه یک بار بلکه برای چندمین بار.

صعود قله ۸۰۰۰ متری که هیچ بلکه ۸۰۰۰۰ متری هم نمی‌تواند توجیهی برای اعمال غیر انسانی و غیر کوه‌نوردی باشد. یکی از افرادی که به هیمالیا رفت و به آن صعود کرد و تازه حس هم‌نوعی او در آنجا اوج پیدا کرد و حتی زن و فرزندش را در آن منطقه از دست داد ولی تا آخر عمر خود را وقف مردم زحمتکش آنجا نمود ادموند هیلاری اولین فاتح اورست است

که علی‌رغم اینکه از فرهنگ دیگری بود بر خلاف هیمالیانوردان ما جوگیر نشد و از کوه‌نوردی برای پیشبرد اقدامات انسان‌دوستانه خود استفاده کرد نه اینکه خصلت‌های انسانی خود را که در طی سال‌ها کوه‌نوردی به دست آورده بود در یک کوه هیمالیا دفن کند.

شرایط حاضر و مسایل پیش‌آمده در کوه‌نوردی ما واقعاً به مثابه عقب‌گردهایی هستند که باید آن‌ها را جدی بگیریم و اگر همین‌طور پیش برویم تا چندی دیگر این هموطنان ما نیستند که رفیق‌های نیازمند کمک خود را رها کرده و به سوی قله عازم هستند، بلکه ماجراجویانی هستند که مانند جویندگان طلا حاضرند هر چیزی را زیر پا بگذارند حتی جان هم‌نوردان خود را. چه بسا اگر روزی هیلاری یا همان گالیه زنده شوند و وضع ما را ببینند این شعر شاعر خودمان را در وصف ما بخوانند که:

خلق را تقلیدشان بر باد داد

ای دو صد نفرین بر این تقلید باد